

The Elderly, Childhood Narration and Collective Memory

Nader Amiri  

Razi University, Kermanshah

Receive: 04.06.2020

Acceptance: 06.10.2020

Keywords: The Elderly of Kermanshah, polish migrants, narration, silent object, collective memory

How to cite this article:

Amiri, N. (2020). The Elderly, childhood narration and collective memory. *Aging Psychology*, 6(3), 205-217.

Abstract

“Narrative” and “narration” appear to be inseparable parts of the human psychosocial life, to the extent that it can even be mentioned that human being seems to be indefinable and inconceivable without this component and its twin component, namely “time”. The present manuscript is an attempt to understand how the mechanism of narration works, with regard to the concept of collective memory and specifically the silent historical objects in the elderly. Such an effort may help to “understand” such a mechanism and, to its maximum extent possible, open the door to the subject matter. Of course, this launching can be opened directly or indirectly, and as a dilatory goal, to the subsequent studies of or empathetic therapeutic proceedings for the elderly, in the field of reminiscence therapy. The nature of this manuscript demands theoretical allusions and the conceptual composition of those allusions, and therefore an essential part of its body will be based on such a basis. To concretely configure the story of this manuscript, the narrative world of the 82- to 84-year-olds from Kermanshah, Iran have been selected as the experimental domain of study. The central object of their childhood collective memory was set on the settlement of some Polish migrants in Kermanshah during the presence of the allied, that is, when they were between seven and eight years old. Having conducted a semi-structured interview with them, there was compiled the way of imprinting the elements of that central object in their “world of perception” and the parade of the overt and covert elements of that central object in their narrative system. Besides, based on theoretical concepts, an attempt has been made to provide a concrete discussion.

Nader Amiri, Department of Sociology, Faculty of Social Sciences, Razi University, Kermanshah, Iran.

✉ Correspondence concerning this article should be addressed to Nader Amiri, Department of Sociology, Faculty of Social Sciences, Razi University, Kermanshah, Iran.

Email: amirinad@gmail.com



سالمندان، روایت‌پردازی کودکي و حافظه جمعی

✉ ID نادر امیری

دانشگاه رازی، کرمانشاه

چکیده

دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۱۵

پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۱۵

«روایت» و «روایت‌پردازی» بخشی جدا نشدنی از حیات روانی-اجتماعی انسانی است؛ تا جایی که حتی می‌توان گفت چیزی به نام انسان، بدون این مؤلفه و مؤلفه همزاد آن، یعنی «زمان»، غیر قابل تعریف و تصور است. نوشتار حاضر کوششی است در جهت شناخت چگونگی ساز و کار روایت‌پردازی، با عنایت به مفهوم حافظه جمعی و مشخصاً ابژه‌های خاموش تاریخی در نزد سالمندان. چنین کوششی می‌تواند به «فهم» چنان سازوکاری مدد رساند و در حد وسع خود، دریچه‌هایی رو به موضوع مورد بحث بگشاید. البته این گشایش، می‌تواند مستقیم یا غیر مستقیم -و به عنوان هدفی بطنی- به سمت مطالعه و یا اقدامات درمانی همدلانه بعدی با سالمندان، در ساحت خاطره‌درمانی، گشوده شود. ماهیت این نوشتار، اشاراتی تئوریک و ترکیب مفهومی آن اشارات را می‌طلبد و بدین لحاظ بخشی اساسی از پیکره آن برچنین مبنایی نقش خواهد بست. برای پیکربندی انضمامی داستان این نوشتار، میدان مطالعه تجربی آن، جهان روایتی سالمندان کرمانشاهی ۸۲ تا ۸۴ ساله در دسترس انتخاب شده است و ابژه مرکزی مورد نظر برای حافظه جمعی آنها در دوران کودکی، واقعه اسکان برخی از لهستانی‌ها در حین حضور متفقین در کرمانشاه، یعنی زمانی که آنان بین ۶ تا ۸ ساله بوده‌اند، قرار داده شده است. پس از مصاحبه نیمه ساختاریافته با آنان، چگونگی حک عناصر آن ابژه مرکزی در «جهان ادراک» شان و جولان عناصر پیدا و پنهان آن ابژه مرکزی در منظومه روایت‌پردازی‌شان تدوین شده است و با تکیه بر مفاهیم تئوریک، کوششی برای بحثی انضمامی انجام پذیرفته است.

کلیدواژه‌ها: سالمندان کرمانشاه، پناهندگان لهستانی، روایت‌پردازی، ابژه خاموش، حافظه جمعی

نحوه ارجاع‌دهی به مقاله:

امیری، ن. (۱۳۹۹). سالمندان، روایت‌پردازی کودکي و حافظه جمعی. *روان‌شناسی پیری*، ۶(۳)، ۲۰۵-۲۱۷.

نادر امیری، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

✉ مکاتبات مربوط به این مقاله باید خطاب به نادر امیری، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران باشد.

پست الکترونیکی: amirinad@gmail.com

مسیر تاریخی این قلمرو علمی، همواره حفظ شده است و هرچند در نظریات متأخرتری نظیر آرای ژاک لکان^۲ دستخوش برخی تحولات و بازنگری‌های مفهومی گشته است (مولی، ۱۳۸۶)، اما کماکان مفاهیم بنیادین روانکاوی فرویدی را در بطن خود نگاه داشته است. بدون این که بخواهیم - بدون اینکه لازم باشد- به شرحی از اصول روانکاوی فروید بپردازیم، از بین چندین مفهوم تئوریک و مقوله پژوهشی آن، شاید توجه دادن به مفهوم «خاطره» و مقوله «خاطره پنهانگر»^۳ (فروید، ۱۳۸۲) به عنوان مفصلی که این قسمت از مطلب را به موضوع اصلی «روایت‌پردازی»^۴ و «حافظه» می‌گشاید، مناسب داشته باشد. فروید خاطرات دوران کودکی را مخزن غنی و پیچیده‌ای می‌داند که نه صریح است و نه لزوماً در انطباق با واقعیاتی که مستقیماً به آن خاطره استناد داده می‌شود، چرا که «خاطرات پنهانگر» محتوایی را پنهان می‌کنند؛ محتوایی که البته کماکان در ساحت ناخودآگاه فرد حضور دارند و بازیابی، چرایی به عقب رانده شدن و سازوکار آنها، در طی فرآیند روانکاوی قابل حصول می‌تواند باشد.

اگر مرکز توجه تئوریک هر کدام از قلمروهای معرفتی فوق را به موضوع حافظه و خاطره‌پردازی ربط دهیم، آنگاه به نوعی، تأکید همه آنها -به ویژه نحله روانکاوی- بر گزینشی بودن داده‌های بیرونی در دوران کودکی و طبیعتاً گزینشی بودن خاطرات کودکی نیز می‌باشد؛ گزینشی که البته منجر به مستور ماندن برخی خاطرات در بزرگسالی می‌شود. خاطراتمان هستند که به ما می‌گویند کیستیم چه می‌خواهیم و چه نمی‌خواهیم، به کجا متعلقیم و چگونه با دیگران زندگی می‌کنیم. اما آنچه در مطالعه حافظه اهمیت دارد این است که خاطرات فردی و جمعی در هم تنیدگی‌های غیرقابل انفکاک دارند و شاید از آن مهمتر اینکه، حافظه از طریق «دیالکتیک یادآوری و فراموشی ساخته و باز ساخته می‌شوند، به وسیله چارچوب‌های تفسیری و معنا‌شناختی شکل می‌گیرند و در معرض ردایی از تحریف هستند» (کلیمو و کتل، ۲۰۰۲). چنین پیچیدگی‌هایی هستند که حافظه را به مقولات معنا، شبکه روابط اجتماعی و البته، قدرت و انواع نظام‌های هژمونی پیوند می‌دهند؛ بدینگونه که صاحبان حافظه، صاحبان معنا جلوه می‌کنند و صاحبان حافظه و معنا، بسیاری چیزهای

همواره دوران کودکی و نقش آن در شکل‌گیری سازمان ذهنی و ساختار شخصیتی در بزرگسالی، مورد توجه جدی اندیشمندان روان‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی و روانکاوی - طی سده‌های اخیر- بوده است. از بین رویکردهای مختلف در این قلمروهای علمی، می‌توان دست کم به سه رویکرد، به عنوان نمونه و به طور محتمل نمونه‌وارترین آنها در جریان‌های بعدی آن سه قلمرو معرفتی، اشاره کرد. در قلمرو روان‌شناسی، آرای ژان پیاژه قابل اشاره است (پیاژه، ۱۳۸۲). وی با تأکید بر توانایی فعالانه کودک در شناخت جهان، بر عدم انفعال کودک در برابر اطلاعات و حتی تجربیاتش توجه دارد و فرآیند گزینش و تعبیر و تفسیر چنین اطلاعات و تجربیاتی را صحنه می‌گذارد. کودک در طی مراحل رشد ذهنی بعدی خود، تا دوران بزرگسالی، چنین اندوخته‌ای را به آن مراحل، و البته با به کارگیری‌های متحول شونده، منتقل می‌کند.

قلمرو علمی روان‌شناسی اجتماعی نیز، در اساس و از آغاز شکل‌گیری این نظام علمی، توجه ویژه‌ای به شکل‌گیری «خود» و «خودپنداره»^۱ در فرد داشته است. البته این توجه به این نکته باز می‌گردد که نقطه عزیمت این علم، تحلیل چگونگی تعاملات فرد در گروه و در یک کلام شناخت فرد در اجتماع بوده است (هیلگارد، ۱۳۹۷). در این حوزه، می‌توان به نظرات جرج هربرت مید و هورتون کولی و اساساً جریان تئوریک کنش متقابل نمادین اشاره داشت. بنا به چنین دیدگاهی نیز، انسان از بدو تولد مراحل را در مسیر شناسایی خود و البته از طریق شناخت دیگری طی می‌کند. در بین مفاهیم این رویکرد علمی، شاید «دیگری‌تعمیم یافته» اصلی‌ترین مفهومی است که به موضوع چگونگی سامان‌یابی ذهن در بزرگسالی عنایت دارد. در مرحله‌ای که در حدود هشت سالگی شروع به شکل‌گیری می‌کند، فرد ارزش‌های عام و قواعد اخلاقی را جذب می‌کند و تجربیات و داده‌های محیطی خود را حول آن سازمان می‌بخشد.

جریان روانکاوی نیز از ابتدای شکل‌گیری آن، با تمرکز بسیار جدی بر روان کودک، سامان گرفته است. اینگونه توجهی از آنجا ناشی شده است که بنیانگذار اصلی این جریان، زیگموند فروید، اساساً هرگونه شناخت از سازمان روانی فرد را منوط به واکاوی تجربیات و نیز خاطرات دوران کودکی می‌داند (فروید، ۱۳۸۲). این واکاوی، در

¹ Jacques Lacan

² screen memory

⁴ narration

¹ self-concept

دیگر را در ید قدرت خود دارند.

گذشته از آنکه حافظه، چه در جامه حافظه فردی و چه در جامه حافظه جمعی، با تک تک اشیاء، کلمات، آدمیان و تصاویری که با آنها زندگی می‌کنیم آغشته است و مستقیم یا غیر مستقیم در تمامی رشته‌های معرفتی مورد توجه بوده است، اما بنیان برخی فعالیت‌های علمی، ادبی و معرفتی نیز (از زندگی‌نامه‌ها و حسب حال‌ها گرفته تا سفرنامه‌ها و انواع تاریخ‌پردازی‌ها) مشخصاً حافظه و خاطره است و فلاسفه و عالمان اجتماعی متعددی نیز به طور مشخص به مفهوم پردازی و تحلیل حافظه پرداخته‌اند؛ فلاسفه و عالمانی که به مرزهای انتزاعی صدق و کذب حافظه اشاره داشته‌اند (نظیر ارسطو)، یا به نقش‌ها و کارکردهای گوناگون حافظه و خاطرات در زندگی شخصی و جمعی فعلی پرداخته‌اند (نظیر فروید و یونگ)^۱ و یا همچون بسیاری از جامعه‌شناسان، روان‌شناسان اجتماعی و انسان‌شناسان -به ویژه در دهه‌های اخیر- که بر دلالت‌های فردی و اجتماعی و سیاسی حافظه تمرکز کرده‌اند.

به نظر می‌رسد امروزه مطالعات حافظه، فرصت‌ها و امکانات بدیعی برای اقبال به مطالعات بین رشته‌ای فراهم آورده است. اقبالی که بیش از هر چیز ناشی از ذوابعاد بودن و ماهیت سیال مطالعه حافظه است. بدینگونه است که مطالعات حافظه -با هر نقطه عزیمت درون‌رشته‌ای- می‌تواند فرصت مغتنمی برای رفتن به ورای مرزهای تنگ رشته‌ای فراهم آورد و شاید آفاقی را بگشاید که انفس رشته‌های مرزبندی شده مرسوم را دگرگون کند. اما اگر بخواهیم بر مقوله «حافظه جمعی»، به مثابه محوری اساسی در نوشتار حاضر توجه کنیم، بایستی به اندیشه موریس هالبواکس^۲ اشاره کنیم که این مقوله را به طور جدی سامان بخشید. هالبواکس، جامعه‌شناس فرانسوی، در سال ۱۹۲۵ نخستین کتاب و در سال ۱۹۵۰ دومین کتاب خود درباره حافظه جمعی^۳ را منتشر کرد که این آثار تبدیل به آثاری کلاسیک در این حوزه شده و در احیای بذل توجه فعلی به حافظه نقش کمابیش تعیین کننده داشته‌اند (اولیک و رایبیز، ۱۹۹۸).

هالبواکس بر آن است که حافظه جمعی، نه یک استعاره بلکه واقعیتی است که از طریق تلاش‌های آگاهانه و بنیان‌های گروهی انتقال یافته و تداوم می‌یابد. وی در

مسیر سنت جامعه‌شناختی دورکیمی، رویکرد روان‌شناسی فردی فلاسفه را نفی کرده و بر این اساس، مفهوم ذهن گروهی را کنار می‌گذارد و در تحلیل حافظه جمعی، به اندیشه جمعی یا مشارکتی^۴ تأسی می‌جوید و بر آن است که این اندیشه جمعی از تعاملات بین افراد، به مثابه اعضاء گروه‌ها نشأت می‌گیرد. بر اساس این نگاه، گروه‌های اجتماعی تصورات خودشان را از جهان پیرامون از طریق پذیرش تعابیر^۵ گذشته می‌سازند، تعبیری که نه از طریق خاطره شخصی بلکه از طریق ارتباطات ساخته و پرداخته شده‌اند (اولیک و رایبیز، ۱۹۹۸). پرداختن به مفهوم حافظه جمعی، پس از هالبواکس، پژوهش‌های مصداقی و تحولات تئوریک چندی را از سر گذرانده است؛ اما به هر حال حتی در متأخرترین آنها، نمی‌توان هسته مرکزی هالبواکسی را ندید. هسته‌ای که البته با مفاهیم تئوریک تازه به میان آمده‌ای غنی‌تر شده‌اند. گذشته از آثار و تألیفات مستقل، طی سال‌های اخیر، چند مجموعه مطالعات موردی در حوزه حافظه اجتماعی به انجام رسیده است که از جمله می‌توان به دو مجموعه‌ای که بروکمیر^۶ گردآوری و ویراستاری آنرا به عهده داشته و یکی در قالب شماره ویژه‌ای از نشریه «فرهنگ و روان‌شناسی»^۷ (۲۰۰۲) و دیگری در قالب چند مجلد تحت عنوان *مطالعاتی درباره روایت*^۸ (۲۰۰۱) منتشر شده است اشاره کرد که نویسندگان مجموعه مقالات فوق‌الذکر، عمدتاً با چشم‌اندازی زبان‌شناختی و نقد ادبی به تحلیل حافظه اجتماعی، یا مفاهیم و مقولات مرتبط با آن پرداخته‌اند.

همچنین از جمله مجموعه پژوهش‌های موردی در این حوزه باید به مجموعه *حافظه اجتماعی و تاریخ*^۹ با ویراستاری کلیمو و کتل (۲۰۰۲) اشاره داشت که نویسندگان این مجموعه عمدتاً از چشم‌اندازی انسان-شناختی و جامعه‌شناختی بعضاً تحلیل‌های درخشانی را از رویدادهای تاریخی و فرایندهای اجتماعی ارائه داده‌اند که به لحاظ موضوع مورد بررسی آنها -یعنی چگونگی سامان- دهی خاطرات تاریخی در طی روایت‌های بعدی زندگی از آن خاطرات- ربطی مستقیم با دغدغه تئوریک نوشتار حاضر دارند.

⁴ share thought

⁵ versions

⁶ Jens Brockmier

⁷ culture & psychology, V.8

⁸ studies in narrative

⁹ social memory and histor

¹ Jung

² Maurice Halbwachs

³ collective memory

جریان تحولات تاریخی بدانگونه پیش رفت که ارتش آلمان هیتلری در ۱۹۳۹ این کشور را شغال می‌کند و ضمن معاهده‌ای با اتحاد جماهیر شوروی و سکوت و منفعت مقطعی این کشور در قبال اشغال لهستان، شعله‌های جنگ جهانی دوم گسترده می‌شود (هابسهاوم، ۱۳۸۰). در این حین و پیش از ورود شوروی به جبهه متفقین، علاوه بر آنکه انبوهی از لهستانیان به دست دولت نازی به قتل می‌رسند، دولت شوروی نیز از سوی دیگر، شمار زیادی از سکنه شرقی لهستان را کوچ اجباری داده و به سیبری می‌فرستد (مجد، ۱۳۹۵).

سرنوشت تبعیدیان سیبری، نهایتاً آنگونه رقم می‌خورد که پس از ورود شوروی به جنگ با آلمان و حمایت شوروی از دولت در تبعید لهستان، تبعیدیان لهستانی در سیبری اجازه خروج از شوروی را می‌یابند و یا بهتر بگوییم، به اجبار از شوروی به سمت ایران رانده می‌شوند. هر چند این اخراج با عنوان عبور آنان از ایران به سمت برخی کشورهای دیگر صورت می‌گیرد، اما اقامت آنان در ایران چندان کوتاه نمی‌شود و از آن مهمتر، بخشی از لهستانیان در ایران باقی می‌مانند؛ باقی ماندنی که برای عده‌ای از آنها سرنوشت نهایی زندگی‌شان می‌شود (استرنفلد، ۲۰۱۸).

نقطه شروع داستان ورود لهستانیان به ایران، و داستان دغدغه مطالعه حاضر، به آوریل ۱۹۴۲ (فروردین ۱۳۲۱) باز می‌گردد. در آن لحظه تاریخی، نخستین گروه با چهار کشتی روسی که حامل ۲۹۰۰ سرباز و مهاجر بودند به بندر انزلی وارد می‌شوند. بر اساس قرارداد اولیه با متفقین، قرار بر آن بود که سربازانی لهستانی از طریق همدان و کرمانشاه به عراق بروند (مختاری، ۱۳۹۰). اما پس از چندی، مهاجران بیشتر و عمدتاً غیر نظامی لهستانی، طی چندین و چند مرحله وارد ایران می‌شوند؛ این ورود چند مرحله‌ای، پس از لنگر کشیدن کشتی‌های روسی در انزلی، با ورود ۱۲۰۰ کودک لهستانی از مرز زمینی مشهد آغاز می‌شود (مرادی و صاحبکار، ۱۳۹۷).

به تدریج، آوارگان بیشتر و بیشتری وارد ایران می‌شوند و به سمت شهرهای مرکزی‌تر و جنوبی و غربی ایران روانه می‌شوند. طی کردن چنین مسیرهایی، پر از فراز و نشیب‌ها و البته غالباً آکنده به مهمان‌نوازی‌ها و یا ترحم اهالی شهرهای مختلف است که ذکر این قضایا و البته اسکان رسمی‌تر آنها در تهران و حتی ایجاد پرورشگاهی در اصفهان برای کودکان لهستانی (استنژیک، ۲۰۱۷)، خارج از

آنچه پژوهش‌های متأخرتر درباره حافظه جمعی بر آن تأکید دارند، توجه به مفهومی همسایه و مهم، یعنی «روایت‌پردازی» است؛ چرا که خاطرات و حافظه جمعی در نظامی از روایت، مشروط می‌شوند. نظام روایتی ما، گذشته را پردازش می‌کند و البته گزینش‌های اکنون ما را شکل می‌دهد و کنش‌هایمان را در پرتو آینده متصورمان جهت می‌دهد، چرا که رابطه‌ای دو سویه بین تمایل فعلی ما و تصورمان از آینده از یکسو و روایتی که از گذشته می‌پذیریم یا می‌سازیم وجود دارد و ما معمولاً گذشته‌مان را متناسب با گزینش‌های اکنون و پروژه آینده‌مان برداشت کرده و یا جرح و تعدیل می‌کنیم.

در مطالعه‌ای که مبنای نگارش مقاله حاضر بوده است، مجموعه پیش فرض‌های تئوریک که به اجمال به آنها اشاره شد افق جستجو برای چگونگی پرداخت ذهنی یک واقعه تاریخی در سپهر حافظه سالمندان بوده است. این واقعه، ورود و حضور پناهندگان لهستانی در حین جنگ جهانی دوم به استان و مشخصاً شهر کرمانشاه است. جلوه نمودن اهمیت چنین رخدادی برای مطالعه حاضر، از دو جنبه بوده است. نخست آنکه، دقت در چنین موضوعی، می‌تواند مصداق روشنی از ضرورت توجه به پیوند رخدادهای کلان تاریخی با رخدادهای خرد فردی (از جمله، حافظه شخصی) باشد. دوم آنکه، واپس‌رانی و به عبارتی فراموشی تقریباً همگانی این رخداد (فرآیندی حیرت‌ز، که انگیزه پژوهش حاضر بود)، شاید مصداق یکی از تأمل برانگیزترین موضوعات برای رمز‌گشایی پیچیدگی چنان پیوندهایی در سایه چنین واپس‌رانی‌هایی است.

در اینجا لازم است به داستان ورود و حضور مهاجران (یا بهتر بگوییم، رانده‌شدگان و یا پناهندگان) لهستانی به ایران، اشاره‌ای بسیار مختصر کنیم؛ اشاره‌ای کاملاً به اجمال و در آن حد که صحنه تاریخی بازی حافظه سالمندان فعلی -و به تبع آن، ضرورت مطالعه حاضر- ناروشن نماند. قبل از هر چیز گفتنی است که جغرافیای کشور لهستان در آغاز قرن بیستم، حاصل کشمکش‌ها و منازعات طولانی بین‌المللی و البته شورش‌های مداوم داخلی در قرن نوزدهم و به ویژه نیمه دوم آن قرن است (هابسبام، ۱۳۹۷). به هر حال، پس از شکل‌گیری کشور لهستان، بدانگونه که ما، و از دهه‌های نخست قرن بیستم می‌شناسیم، همواره کشورهای نزدیک به آن و مشخصاً روسیه و آلمان نیم‌نگاهی طمع‌آمیز به آن داشته‌اند. نهایتاً

ضرورت و مجال نوشته حاضر است.

نهایتاً آنکه، طی چند سال بخش بیشتر لهستانیان، از طریق ایران به کشورهایی ثالث فرستاده می‌شوند و البته جمعی از آنان نیز در برخی شهرهای ایران ماندگار می‌شوند و بعضاً کار می‌کنند، ازدواج می‌کنند و حتی در اینجا می‌میرند و گورستان‌هایی - یا بخش‌هایی از گورستان ارامنه - در برخی از شهرهای ایران، به طور رسمی تر (فی‌المثل در تهران) و یا به شکل بی‌نام و نشان تر (فی‌المثل در کرمانشاه) مدفن عده‌ای از لهستانیان مهاجر در آن سال‌ها و یا -در مورد آنها که ماندگار شده‌اند- در سال‌ها و دهه‌های بعد است.

خاطره کوچ و گذر و یا ماندگاری لهستانیان در ایران، همواره بخشی از حافظه جمعی مردم آن سرزمین بوده است و حتی مقالات و خاطرات و یادمان‌های متعددی، طی سال‌های متمادی در این زمینه نگاشته یا برپا کرده‌اند؛ اما در ایران، به این موضوع کمتر پرداخته شده است. البته درست است که به ویژه طی یکی دو دهه اخیر، برگزاری میزگردی با همکاری سفارت لهستان در ایران و نیز چاپ برخی نوشته‌ها در این باره، حکایت از توجهی به این رخداد دارد و ردپاهایی هرچند مبهم از حضور لهستانی‌ها در ایران را فی‌المثل در ادبیات داستانی (شیرمحمدی، ۱۳۹۶) و حتی در فیلمی مستند و روایت‌گرانه درباره برخی ساکنان لهستانی کهنسال (سینایی، ۱۳۶۲) می‌توانیم شاهد باشیم، اما گویا آن رخداد و آن مقطع، حضور چندان پرنرنگی در حافظه جمعی ایرانیان ندارد. با این همه، گرچه به هر حال، تصویر آن حضور و تأثیر آن اسکان در زندگی روزمره برخی شهرها و برخی سالمندانشان، رنگی -هر چند نه غلیظ- دارد؛ اما طی مطالعه‌ای اکتشافی، دریافته شد که حضور لهستانیان در شهر کرمانشاه، جای بسیار اندک و حداکثر، تصویر بسیار مبهمی در ذهن سالمندان این شهر و حافظه جمعی آن دارد. بر این اساس بود که کنجکاوی و کنکاش مطالعه حاضر شکل گرفت و بدون قصد تعمیم و یا حتی مقایسه با سایر مناطق و شهرها، مطالعه‌ای سامان یافت که نتایج آن، شاید بتواند با روشنی بخشی به این مورد و پرسش، تأملاتی را درباره ساز و کار حافظه جمعی در باره چنین موضوعاتی به بار بنشاند.

روش

طرح پژوهش و شرکت‌کنندگان

رویکرد روشی پژوهش حاضر کیفی بوده و استراتژی

پژوهشی اتخاذ شده، تحلیل روایت بوده است. بر مبنای آنچه که در مسیر مفهوم‌پردازی مسأله گفته شد، به میدان تجربی آوردن موضوع مورد عنایت، آن نوع روش‌شناسی را می‌طلبد که بتواند پیوندی بین سطوح فردی و جمعی حافظه و خاطره‌پردازی، حرکتی رفت و برگشتی و دیالکتیکی را تحلیل کند. بنابر این به نظر می‌رسد رویکرد گریزناپذیر، کیفی باشد و راهبرد تحلیل روایت، دریچه‌ای مناسب برای گشایشی در تحلیل موضوع باشد. طی دهه‌های اخیر مطالعات مربوط به حافظه جمعی، یادآوری و فراموشی، در پرتو رویکردهای روایت‌گرا و شیوه‌های تحلیل روایت، افق‌های بدیعی را در برابر علوم انسانی و مشخصاً، روان‌شناسی، تاریخ و جامعه‌شناسی گشوده‌اند. تکیه به این رویکردها و شیوه‌ها در علوم مذکور، هر چند از منبعث یا همزاد تحول در نظریه ادبی و چرخش از تحلیل سبک‌ها به نظریه‌های روایت بوده است (مارتین، ۱۹۸۶)، اما می‌توان گفت که امروزه، بخشی از علوم انسانی، چنان رویکردهایی را نه تنها در خود جذب کرده‌اند، بلکه تبدیل به بدیلی برای شیوه‌های پوزیتیویستی در سایر قلمروهای معرفتی شده‌اند. جذابیت این رویکردها را می‌توان در دیدگاه «ضد ذره انگارانه» آنها و به پرسش کشیدن دیدگاه «غیر چشم انداز گرایانه» در دانش مسلط دانست (هینچمن‌ها، ۱۹۹۷).

روایت‌گرایان به پروژه ریشه‌دار علمی-اجتماعی دانش مقتدر، که به ویژه در علوم طبیعی و نیز علوم انسانی پوزیتیویستی حکمفرما است حمله برده‌اند. روایت‌گرایی تلقی یکدستی دانش و خصلت امپریالیستی این تلقی را نفی کرده و داستان‌های متکثری را از فرهنگ‌ها و خرده فرهنگ‌های گوناگون پیش می‌کشد، داستان‌هایی که خود آن فرهنگ‌ها درباره خودشان می‌گویند. روایت‌هایی این چنینی و نیز روایت‌هایی فردی از جانب افراد غیر نخبه، در واقع بر علیه برداشت جریان اصلی علوم اجتماعی و فلسفه از انسان، جامعه و تاریخ است. بدینگونه روایت‌گرایی و داستان‌گویی تبدیل به عاملی برای مقاومت در برابر تسلط پارادایم دکارتی عقلانیت شده است.

روایت‌گرایی به پرسش کشیدن روش‌های سنتی علمی و به ویژه سیطره روش‌های کمی است. از منظری روایت‌گرا، چنین روش‌هایی نمی‌توانند غنا و پیچیدگی پدیده اجتماعی را بازسازی کنند و قادر به تشریح رابطه ذهن با جهان اجتماعی نیستند؛ در حالیکه پدیده اجتماعی در شبکه‌ای از ارتباطات شکل می‌گیرد که به نوبه خود

توصیف شده به قواعد روایت باز می‌گردد (مارتین، ۱۳۸۲). در خصوص موضوع مورد بررسی مطالعه حاضر، سخن از ابژه‌های کودک‌کی سالمندان درباره یک خاطره بالفعل جمعی است و اینکه چگونه سازو کار روایت‌پردازی حافظه آنها در این خصوص وارد عمل شده است.

اصطلاح «ابژه کودک‌کی» را به قیاس اصطلاح برساخته بالس (۱۳۸۰) یعنی «ابژه نسلی» به کار برده‌ایم. بر مبنای مفهوم‌پردازی وی، ابژه نسلی، اساساً در طی دوران نوجوانی و آغاز جوانی شکل می‌گیرد و تداوم می‌یابد. بر این اساس به واقعه جمعی مورد ارجاع در مطالعه حاضر، نمی‌توان «ابژه نسلی» گفت، اما با توجه به وقوع آن در دوران کودک‌کی افراد مورد مصاحبه، شاید اطلاق «ابژه کودک‌کی» بر این واقعه و خاطره جمعی بالقوه، بی‌مناسبت نباشد.

برای پی بردن به چگونگی جای‌گیری این واقعه در حافظه جمعی و در واقع، مختصات این ابژه کودک‌کی در شبکه خاطرات افراد مورد مطالعه، تا رسیدن به مرحله نهایی مصاحبه اصلی، دو مرحله مقدماتی طی شد. نخست، به یک بررسی اسنادی پرداخته شد و روایت ورود و اسکان لهستانیان به کرمانشاه جستجو شد. آنچه که بدست آمد تقریباً ناباورانه بود؛ یا روایتی از این قضیه وجود نداشت و یا در حد خبری کوتاه به آن اشاره شده بود. گفتنی است که اساساً انگیزه انجام مطالعه حاضر، مواجهه اتفاقی نگارنده با یکی دو عکس و نقاشی از آن واقعه و اشاره یکی دو فرد که هرسال به این واقعه بود. انتظار می‌رفت با پیگیری در اسناد بیشتر، ابعاد این واقعه روشن‌تر شود و نیز با خاطرات واضح‌تری از این داستان به میان آید. اما آنچه که اتفاق افتاد، برعکس این بود. در مرحله دوم، که فرآیند مصاحبه اکتشافی با افراد که‌نسال بود، به سختی خاطراتی مبهم از زوایای ذهن برخی از آنها صرفاً به شکلی سایه روشن‌هایی ظاهر می‌شد و تنها در یکی دو مورد، اشارات یا نکاتی روشن‌تر هویدا می‌شد. چنین مبهم و مغفول ماندن این واقعه و تبدیل نشدن آن به ابژه کودک‌کی روشنی، هر چه بیشتر چرایی آن را بدل به انگیزه‌هایی قوی‌تر برای انجام مطالعه حاضر می‌کرد.

در مرحله اصلی کار تجربی، با ۳۰ نفر در بین سنین ۸۲ تا ۸۴ ساله، مصاحبه صورت گرفت. این افراد، ساکن کرمانشاه بودند و در زمان واقعه مورد نظر نیز در این شهر سکونت داشته‌اند. ملاک انتخاب این افراد، با توجه به انواع موانع دسترسی به چنین افرادی و امکان تحقق مصاحبه،

وابسته به روایت‌های فردی یا اجتماعی است. البته تمامی این تأکیدها از جانب رویکردهای روایت‌گرا مدیون نفوذ پدیدارشناسی، هرمنوتیک و جریان علوم اجتماعی روایتی و نیز جریان‌های خارج از علوم (مشخصاً تجربه‌های فلسفی و هنری) هستند که در آنها حقیقت ارتباطی تلقی می‌شود و توسط روش‌های علمی به تمام معنا ثابت نمی‌شود.

شاید تأمل‌برانگیزترین و آگاهی‌بخش‌ترین قلمرو مطالعات حافظه جمعی و روایت، مطالعاتی هستند که تمرکز بر ابژه‌های خاموش یا مسکوت جمعی را در یک دوران یا یک نسل را پروژه پژوهشی خود قرار داده‌اند. فی‌المثل، مجموعه پژوهش‌هایی که تحت عنوان حافظه اجتماعی و تاریخ (کلیمو و کتل، ۱۹۹۲) گردآوری شده‌اند را می‌توان چنان مجموعه اسنادی از پیوند حیات تاریخی و مکانیسم‌های روان‌شناختی مردمانی از فرهنگ‌های مختلف دانست که چگونه طی پیچش‌هایی بازدارنده، بخش‌هایی از گذشته جمعی و فردی خود را به محاق برده یا استحاله می‌کنند.

آنگونه که هینچمن‌ها (۱۹۹۷) می‌گویند، برخی روایت‌ها را معادل «پارادایم‌ها» می‌گیرند، برخی دیگر ترجیح می‌دهند آنها را «دیدگاه‌های کپسولی واقعیت»^۱ تلقی کنند، دسته سوم آنها را معادل «طرح‌های تفسیری»^۲ و دسته چهارم آنها را همچون «دیدگاه‌هایی درباره جهان»^۳ می‌دانند. اما آنچه بین همه این تعابیر مشترک است این است که روایت‌ها واسطه‌هایی بین خود و جهان هستند که نظم و معنا را یا فرا می‌خوانند و زنده می‌کنند و یا آنها را خلق می‌کنند؛ روایت‌ها، گفتمان‌هایی با نظم متوالی روشنی هستند که به شیوه‌ای با معنا رخدادها را برای مخاطب خود پیوند می‌دهند، بنابراین بینش‌هایی درباره جهان و یا تجربیات آدمیان از جهان را عرضه می‌کنند. بنابراین قابل تصور است که هر پدیده را می‌توان به روش‌های گوناگونی توصیف و روایت کرد و بدینگونه همانند رمان‌نویس، تاریخ‌نگار نیز با تصمیمی اولیه درباره عامل وحدت دوره‌ای خاص از جامعه شروع می‌کند و رویدادها را در یک تبیین روایتی می‌گنجاند. بدینگونه، همچنان که هایدن‌وایت^۴ می‌گوید هم از داستانی واحد از یک رویداد به داستان‌های گوناگون می‌رسیم و هم اینکه واقعی پذیرفتن هر رویداد

¹ capsule views of reality

² interpretive devices

³ world views

⁴ Hyden White

سرنوشت نهایی آنها نیز آگاهی چندانی نداشتند. با سعی بیشتر در ارائه توصیف بیشتری از آنها، مصاحبه شونده‌گان از لفظ «آسوری» بودن برای توصیف آنها بهره می‌بردند. گفتنی است که در فرهنگ عامه کرمانشاهیان، شاید تا حدود سی چهل سال پیش، آسوری تا حد زیادی اطلاقی به مسیحیان و به طور مشخص ارامنه ساکن در این شهر بوده است.

اما سه نفر از مصاحبه شونده‌گان، در همان آغاز مصاحبه و با اندک تلاشی، ورود و حضور چنین افرادی را در کرمانشاه به یاد آوردند و حتی در مواردی به کافه‌ای در خیابان شاه‌بختی که برخی از دختران لهستانی در آنجا کار می‌کردند و یا، در یک مورد، آگاهی از ازدواج چند تنی از لهستانی‌ها با ساکنان کرمانشاه، سخن به میان آمد. نکته قابل توجه این بود که دو نفر از سه نفر مصاحبه شونده‌گان این دسته نیز، باز هم لهستانیان مورد نظر این مطالعه را با همان توصیفات نظیر «آسوری» به یاد می‌آوردند.

نکته مهم در دو دسته اخیر، با وجود تفاوت‌هایی در نحوه و میزان به یاد داشتن آنها واقع مورد بحث را، نوعی عدم توانایی آنها در توصیفی روشن از تیپ‌بندی اجتماعی لهستانیان و یا حتی عدم توانایی ترسیم مرز متمایز و مشخصی از این گروه از افراد بود؛ مرزی مثلاً متمایز از «آسوریان» و یا حتی «یهودیان» به معنای عام آنها.

بدینگونه، دو نتیجه اساسی از مجموعه مصاحبه‌ها و تحلیل روایت‌های برآمده از آنها بدست آمد. نخست، مغفول و یا مبهم بودن واقعه مورد بحث در شبکه خاطره جمعی سالمندان مورد مصاحبه. دوم آنکه، در مورد تقریباً تمامی مصاحبه شونده‌گان، در صورت رسیدن آنان به تصویری از حضور و اسکان لهستانیان در ساحت خاطراتشان، «پناهندگان لهستانی» به عنوان مقوله‌ای مجزا، در شبکه شناختی آنها جای نداشت.

بحث و نتیجه‌گیری

تأکید بر گزینشی بودن ادراک و نیز حافظه، نکته‌ای است که تمامی مطالعات و منابع روان‌شناسی بر آن صحنه می‌گذارند، از منابع پایه درسی با سبک و سیاقی کمابیش پوزیتویستی گرفته تا مطالعات روانکاوانه‌ای که اساساً ریشه در آرای فروید دارند.

گزینشی بودن حافظه، به سامان دادن شبکه شناختی و به تبع آن به سامان دادن خاطرات می‌انجامد. سامان دادنی که از قواعد و ساز و کارهای «برجسته‌سازی»، «تعديل» و

نهایتاً در دسترس بودن قرار داده شد. ابزار رسیدن به روایت‌پردازی‌های این افراد، مصاحبه تماتیک و نیمه ساختار یافته انتخاب شد و سعی شد که با ایجاد حدکثر همدلی، و در عین حال میدان دادن به جریان سیال ذهن آنها، به تدریج و در طی گفتگو، به روایت آنها از ابژه کودکی مورد نظر نزدیک شویم.

یافته‌ها

نتایج اجرای مصاحبه‌ها و تحلیل روایت‌های ارائه شده، در یک نگاه کلی حکایت از مغفول و یا حداکثر، مبهم بودن واقعه ورود و حضور پناهندگان لهستانی در شبکه خاطرات کودکی افراد مورد مصاحبه می‌کرد. به لحاظ جایگاه کلی این واقعه در حافظه فردی آنها، به سه دسته بندی نسبتاً مشخص دست یافته شد. بیش از نیمی از مصاحبه شونده‌گان (شانزده نفر) هیچ تصویری و یا خاطره‌ای از واقعه مورد نظر نداشتند و حتی با وجود سعی در طرح محرک‌های حاشیه‌ای وقایع نزدیک برای کمک به یادآوری آنها، نتیجه آن بود که گویی واقعه مورد نظر اساساً از شبکه خاطرات آنها حذف شده است. محرک‌های طرح شده برای کمک به یادآوری، اتفاقاً و در عمل، نه تنها کمکی به یادآوری نکردند، بلکه گویی مفری برای آنها در جهت پس زدن موضوع مورد گفتگو بودند. این چنین بود که وقایعی نظیر ورود ارتش انگلیس و یا قحطی و کمبود مواد غذایی در دوران مورد بحث، تأکیدات گریزگاهی آنها در سراسر مصاحبه شد.

یازده نفر از افراد مورد مصاحبه، البته پس از سعی در کمک به یادآوری آنها، نهایتاً و به شکلی مبهم واقعه ورود لهستانیان را به یاد آوردند، ولی نه با عنوان و یا حتی تصویری از مقولات «لهستانی» و یا «پناهنده»، بلکه بدینگونه که از وجود و حضور مبهم کسانی که عمدتاً با واژه «فقیر» توصیف می‌شدند تا حدی خاطراتی داشتند. گفتنی است که واژه «فقیر» در گویش فارسی کرمانشاهی، قبل از هر چیز به معنای مظلوم و خجول است؛ فضایی مفهومی که مصاحبه شونده‌گان هم آن فضا را مراد می‌کردند و به گفته آنها، در دوران تاریخی مورد بحث نیز، اطلاق «فقیر» به پناهندگان لهستانی امری رایج در فحوای عام بوده است. نکته تأمل‌برانگیز آن بود که این دسته از مصاحبه شونده‌گان، با وجود نزدیک شدن به خاطره مورد جستجو، تصویری روشنی از خاستگاه این افراد نداشتند و

از کودتای پینوشه در شیلی، شاهد موقعیت به عینه مجادله‌آمیزتر و صریح‌تری از میدان مقابله سازوکارهای یادآوری و فراموشی هستیم. در سال ۱۹۷۰ میلادی، سالوادور آلنده، از بنیانگذاران حزب سوسیالیست شیلی، به عنوان نخستین مارکسیستی در جهان که از طریق انتخابات عمومی به قدرت می‌رسید، رئیس جمهور شیلی شد؛ اما طی سه سال با مخالفت شدید محافل مالی آن کشور روبرو شد و در نهایت در سال ۱۹۷۳، کودتایی به رهبری سازمان سیا، وی را از قدرت ساقط و به قتل رسید. پس از به قدرت رسیدن آگوستینو پینوشه، دورانی از قلع و قمع مخالفان دولت کودتا فرارسید و عده‌ای از مخالفان زندانی و اعدام شدند و یا ربوده و کشته شدند و ناپدید شده اعلام شدند. از آن پس، حتی تا به امروز، جستجوی محل دفن این ناپدیدشدگان از جانب خانواده آنها، بدل به یک مسأله جمعی شد و از جمله فی‌المثل، صحرای آتاگاما، بزرگترین محل احتمالی دفن اجساد، گویی بدل به نمادی برای جستجوی خاطرات مدفون شد، جستجویی که در مستندی با عنوان «دل‌تنگی برای نور» (۲۰۱۰) ذوابعادی آن به تصویر کشده شده است.

پس از گذشت چندین سال از «سرگردانی خاطرات»، ناتمر (۲۰۰۲) در مطالعه خود، در پی چگونگی مواجهه و گذر کردن یا نکردن شیلیایی‌ها از معضل خاطرات گذشته بوده است. وی در مطالعه خود، ضمن مرور مواجهات افکار عمومی، رسانه‌ها و آثار هنری و ادبی با این ثقل حافظه جمعی، نهایتاً تعارضات روانی حافظه جمعی با میل به فراموشی گذشته از یک طرف و هجوم میل به یادآوری و شاید مصالحه با گذشته، از طرف دیگر است. تعارض و کشمکشی که حل نکردن آن، معضلی در شبکه حافظه جمعی و به تبع آن معضلی در واقعیت زندگی در شیلی بوده است.

در مطالعه‌ای متأخرتر، سانتتر (۱۳۹۶) در *اشیای سرگردان*، در پی آن است که چگونگی مواجهه نسل پس از جنگ جهانی دوم با واقعه رایش سوم و به طور مشخص رویداد هولوکاست را واکاوی کند. از نظر وی، مواجهه به ویژه نسل جوان در دهه‌های پایانی شصت و دهه‌های هفتاد و هشتاد میلادی، به طور چشمگیری حاکی از احساس گناه در بین دست‌کم، بخش قابل توجهی از آلمانیان بوده است. این احساس گناه در طول دهه‌ها به شکل‌های مختلفی تجلی یافته است. این احساس از یکسو،

البته «حذف» تبعیت می‌کند. آنچه در مطالعه حاضر با آن روبرو بودیم، قواعد حذف، مغفول، مسکوت و نهایتاً، استحاله مقوله مورد نظر به مقوله‌های شناختی پیش ساخته و مانوس بود. تحلیل‌های تئوریک مختلفی از زوایای مختلف درباره چرایی و چگونگی این سازو کارها صورت گرفته و البته مطالعات تجربی و موردی متعدد و راهگشایی در این زمینه عرضه شده است. مطالعاتی که روز به روز، حالت بین‌رشته‌ای بیشتری می‌یابند. در این بین و در اینجا، اشاره به سه مطالعه موردی نکته سنجانه برگزیده، می‌تواند ابعاد و سطوح پرداختن به این قضیه درباره سه واقعه تاریخی و سازوکارهای پس‌راندن آنها در ساحت حافظه جمعی را روشن کند. مطالعاتی که هرچند کمابیش سبک و سیاقی بین‌رشته‌ای دارند، اما نقطه عزیمت تئوریک هرکدامشان به ترتیب، جامعه‌شناسانه، انسان‌شناسانه و روانکاوانه است.

نجم آبادی (۱۳۷۴) در پژوهش خود، حکایت دختران قوچان، با تکیه بر اسناد کمابیش مغفول تاریخی و به طور مشخص با تکیه بر مذاکرات مجلس اول مشروطه (۱۳۸۴) نشان می‌دهد که واقعه فروش جمعی از دختران قوچان توسط والی وقت به والی ترکمنستان و در ازای بدهی وی، تا چه حد بحث‌برانگیز و تهییج‌کننده احساسات در آستانه انقلاب مشروطه بوده است. واقعه‌ای که پیگیری بعدی آن در آن زمان یکی از مهم‌ترین مسائل مورد بحث در مجلس اول بوده است. اما تقریباً در تمامی تاریخ‌نگاری‌های بعد از انقلاب مشروطه، این واقعه یا به محاق رفته و یا اشاره‌ای بسیار جزئی به آن شده است. وی در بحث تحلیلی نه چندان مفصل خود، علت را در عملکرد سازوکارهای گفتمان مسلط مردانه در تاریخ‌نگاری و در نتیجه، تمایل گفتمانی به حذف اهمیت آن واقعه است. البته ممکن است تأکیدات تاریخی نجم‌آبادی را اندکی مبالغه‌آمیز بدانیم، ولی نمی‌توان منکر شد که عملکرد مسلط گفتمانی، منجر به حذف یا کدر شدن این واقعه در حافظه جمعی پسینیان گشته است. حذف یا کدر شدن واقعه‌ای که البته به روشنی در گفتمان غیر رسمی مادران روستایی قوچانی در دهه‌های بعد، حضور جدی دارد و اتفاقاً، نجم‌آبادی (۱۳۷۴) خبر از مطالعه‌ای در دست انجام توسط اتابکی می‌دهد که با سفر کردن در دنیای لالایی‌های مادران قوچانی، گویی شاهد مقابله آن مادران با سازوکارهای فراموشی مسلط هستیم. در مطالعه ناتمر (۲۰۰۲) درباره بازسازی خاطرات پس

خاطره جمعی و گشودن دریچه‌هایی رهایی‌بخش است. تأمل ریکور، که تکیه بر نگاه پدیدارشناسانه هرمنیوتیک وی دارد، تجربه‌های «کمیته‌های حقیقت و آشتی» در آفریقایای جنوبی پس از نظام آپارتاید را تجربه‌های بالنده‌ای برای گشودن راه‌های خاطره‌درمانی جمعی می‌داند.

ریکور، در آثار نیمه اول زندگی فکری‌اش، به مثابه متفکری که مشغول «هرمنوتیک متن» است جلوه می‌کند، اما از اواسط دهه ۱۹۷۰ به سوی فلسفه عملی چرخش می‌کند و مفهوم «متن» را چنان گسترش می‌دهد که عمل اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و حتی روانکاوانه را نیز در بر می‌گیرد (ریکور، ۱۳۹۵).

وی در مسیری که گویا خاطره - البته فراموشی - تاریخی می‌تواند با درمانگری از مسیرهای روانکاوی فرهنگی تلاقی یابد و با صحنه‌گذاران بر حلقه‌های ارتباطی میان خاطره فردی و جمعی، بر آن است تا راهی برای التیام زخم‌های حافظه و تاریخ قربانیان بجوید. او این راه را از یکسو در طلب بخشش از قربانیان می‌جوید و از سوی دیگر وظیفه‌ای بر دوش مورخان می‌بیند که امکانات از دست رفته و عهده‌های وفا نشده را بازسازی کنند، چرا که به نظر وی در این صورت است که «مورخ همچون شهروندی عمل می‌کند که آینده را باز می‌گشاید، چرا که گذشته را گشوده است. بدین‌گونه، رویدادها به منزله رویدادها در نظر گرفته می‌شوند و مردگان همچون مردگان. اما معنای مرگ آنان روشن نشده است و تا آن هنگام که ما با ادامه تاریخ، کاری برای این خاطره نکنیم، ناروشن باقی خواهد ماند، یعنی تا آن هنگام که به لطف تاریخ به درمان خاطره نپردازیم» (ریکور، ۱۳۷۴).

خاطره، و یا فراموشی واقعه‌ای تاریخی همچون موضوع مطالعه حاضر، خبر از نقاط تلاقی گریزناپذیر حافظه فردی و حافظه جمعی می‌دهد و اگر تاریخی که قرار است لطف کند و به درمان خاطره بپردازیم، تاریخی هم در سطح تاریخ زندگی فرد و هم تاریخی در سطح ساختارهای کلان گفتمانی است. البته روشن است که خود تاریخ نه قرار است لطف کند و نه کم لطفی. تاریخ آن است که نوشته می‌شود و یا به یاد آورده می‌شود و اگر آدمیان به دروازه‌های خاطره‌درمانی روی کنند و به تعبیر ریکوری، تاریخ را ادامه دهند، آنگاه در ساحت خودآگاهی فردی، و البته جمعی، لطف نانوشته تاریخ گشوده خواهد شد.

با واکنش رادیکال نسل درست پس از جنگ به هرگونه نازیسم و به طور مشخص در حس همبستگی با فلسطینیان در شورش‌های سراسری دانشجویان اروپایی در ۱۹۶۸ ظهور یافت؛ شورش‌هایی که صبغه آلمانی آن با چپیه‌الفتح در بر کردن و به اصطلاح نوعی سکنه در تاریخ یا غلبه بر گذشته نمایان می‌شد. از سوی دیگر، چنین احساس گناهی در نسل جوان‌تری که جنگ را ندیده بودند با نوعی عصیان علیه والدین و در عین حال، نوعی سردرگمی در رابطه با گذشته و میراث حافظه جمعی همراه بوده است. مطالعه سانتتر که به طور عمده با تحلیل روانکاوانه دو فیلم «هیتلر ما» و «سیبربرگ» پیش می‌رود، حکایت از آن دارد که آلمانیان به طور خاص و اروپاییان به طور عام، در مواجهه با گذشته آسیب‌زا فاقد توانایی «کار سوگ» هستند. نقطه عزیمت تئوریک و به تبع آن مسیر تحلیلی ژرف‌نگر مطالعه سانتتر، بر مبنای تمایز مفهومی-تحلیلی فروید بین «سوگ» و «سوگواری» یا کار سوگ است (فروید، ۱۳۸۲)، کاری که سوژه در نهایت با حالت خسران و صعوبت خاطره کنار می‌آید، کاری که البته نسل پسا‌جنگ در آلمان، توانایی چندانی در آن نداشته است.

سه مطالعه نخست، ظاهراً در قلمروهای علمی متباینی صورت گرفته‌اند. اولی، پژوهشی در حوزه تاریخ اجتماعی و به نوعی جامعه‌شناسی تاریخی است. دومی، مطالعه‌ای در قلمرو انسان‌شناسی و به نوعی روان‌شناسی اجتماعی است و سومی، مطالعه‌ای در حیطه روانکاوی و مشخصاً، روانکاوی فرهنگی است. با این حال، تداخل مرزهای رشته‌های علمی در آنها مشهود است و این نکته به مسأله کمابیش مشترک آنها یعنی عملکرد و ساز و کار حافظه جمعی باز می‌گردد. عملکردی که دستکاری، حذف یا مخدوش کردن شبکه حافظه اجتماعی می‌انجامد و سازو کاری که البته، بنا بر نقطه عزیمت مفهومی متفاوت هر یک، به ترتیب یا به عملکردهای گفتمانی کلان، یا به تعارض و تباین منافع گروه‌های اجتماعی و یا به سازو کارهای نا پیدای ژرفنای روانی آدمیان باز می‌گردد. اما در مجموع، همه این مطالعات، حکایت از موقیتی آسیب‌زا می‌کنند، موقیتی که گویی نوعی خاطره‌درمانی و یا به عبارتی، خودآگاهی جمعی و روانی را می‌طلبد.

اما، از مسیر و با نگاهی کمی متفاوت‌تر، خطابه تیزبینانه ریکور (۱۳۹۵)، تأملی مفهومی در ضرورتِ خاطره‌درمانی جمعی و مآلاً، دعوتی به عبور از صعوبت

در این مطالعه مشهود شد.

عملکرد شاعری قومی مبتنی بر تمایل بنیادی ذهن به «تقابل‌های دوتایی» و البته صحنه‌گذاران و تشدید این تمایل است و البته، هرچنان نتوان هیچ گروه یا رخدادی را به شکل اجماعی و آشنا بازگرداند، آنگاه آن پدیده به عنوان چیزهای عجیب و غریب و بی‌معنا و نامفهوم نمایانده می‌شود. چنین فرآیندی به عنوان نحوه سازمان یافتن شبکه شناختی، سازمان خاطرات را نیز شکل می‌دهد و نهایتاً، مرزهای حافظه جمعی را سامان می‌بخشد.

اگر بخواهیم یافته‌های مطالعه حاضر را در سطح خرد و پایه‌ای‌ترین شکل تحلیل، در نظر آوریم، آنگاه مفهوم پردازش ذکر شده را عیان می‌بینیم. غالب مصاحبه‌شوندگان، در وهله نخست، جایی برای حفظ خاطره «لهستانیان» در سازمان ذهنی خود نداشته‌اند، به این معنا که چنان افرادی در هیچیک از مقولات شناختی آنان جای نمی‌گرفته و در یک تقابل دوتایی ما و دیگری، دیگری آنچنان معنای عامی داشته، پدیده غریب «لهستانیان»، در آن دیگری گسترده قرار داده می‌شده و عنوان پدیده متمایزی در ذهن حفظ نمی‌شده است.

از سوی دیگر، یا در وهله دوم، اگر چنان افرادی به یاد سپرده باشند، در مقولات مأنوس و اجماعی پیشینی همچون «فقیر»، «ارمنی» و یا نظایر آن قرار داده می‌شدند. اساساً تمایل ذهنی مصاحبه‌شوندگان، حذف این گروه غریب و نامانوس، به مثابه پدیده‌ای بی‌معنا در ساختار متصلب مقوله‌بندی‌های اجماعی، بیشتر به سمت حذف شدن سوق می‌یافتند و یا حداکثر در مقولات متصلب پیشینی استحاله می‌یافتند.

البته این یافته پایه‌ای می‌تواند -و محتاج- گسترش تحلیلی در سطوح روانکاوی فرهنگی، روان‌شناسی جمعی و البته تحلیل گفتمان‌های هژمونیک است. تحلیل‌هایی از زوایای مختلف که این چنین یافته‌های پایه‌ای را ارتقاء می‌بخشد. البته، یافته‌های این مطالعه، قدرت ساختارهای متصلب ذهنی و مآلاً، قدرت شرایط امتناع خاطره‌پردازی را نیز نمایان می‌کند، شرایط امتناعی که در صورت آشتی با خاطرات، در معنای ریکوری آن، می‌تواند مبنایی برای ضرورت خاطره‌درمانی و در جهتی معکوس، گشودگی شبکه شناختی بر جهان و «فهم» معابخش خود و دیگری باشد؛ چیزی که به طور مشخص در مورد سالمندان مورد مطالعه، به مصالحه بیشتر آنها با جهان می‌انجامد.

برای تحلیلی از مسأله مغفول ماندن و یا مخدوش شدن واقعه «پناهندگان لهستانی» در شبکه خاطرات سالمندان مورد مطالعه در اینجا، می‌توان به تحلیلی گفتمانی روی آورد و از سازوکارهای کلان تاریخ‌نگاری در تحریف تاریخی پرده‌گشود و یا در پی نقش مؤلفه‌های انسان‌شناسانه تباین گروه‌های اجتماعی در مسکوت ماندن این واقعه برآمد، و یا به تحلیلی روانکاوانه از ساز و کار واپس‌زنی این رخداد دست زد. هر سه مسیر - یعنی راه‌هایی که سه پژوهش نمونه‌وار نجم‌آبادی (۱۳۷۴)، ناتمر (۲۰۰۲) و ساتنر (۱۳۹۶) رفته‌اند، نه تنها معارض یکدیگر نیستند، بلکه عین نزدیک شدن به حقیقتند. اما در مطالعه حاضر، تحلیلی در سطحی خرد چهره‌گشود، سطحی که پایه‌ای‌ترین و شاید ساده‌ترین تبیین را در شبکه شناختی سالمندان مورد نظر بجوید. چه شد که نیمی از سالمندان این مطالعه یا واقعه پناهندگان لهستانی را به خاطر نداشتند و از آن مهم‌تر، آنانی که بالاخره چیزی به یاد آوردند، نه چیزی به نام لهستانیان، بلکه افرادی - یا همان چیزهایی - همچون فقیر، ارمنی، آسوری و نظایر آن بود. آن مسکوت ماندن و این استحاله هویتی از لهستانیان، در سطح شبکه شناختی فردی، به چه نکته‌ای باز می‌گردد؟ پاسخی با الهام مفهوم‌پردازی فیسک و هارتلی (۱۹۷۸) شاید بتواند قانع‌کننده باشد و البته مطالعات دیگر، آن را تکمیل و یا حتی اصلاح کند.

فیسک و هارتلی (۱۹۷۸)، البته با هدفی دیگر و در قلمرو موضوعاتی دیگر و در حوزه مطالعات ارتباطی، مفهومی تحت عنوان تقریبی «شاعری قومی» ابداع کرده‌اند. ریشه این ایده به نقش شاعران قومی در جوامع سلتی قرون وسطی باز می‌گردد، کسانی که میان حامیان و حاکمانی که به آنان مجوز و پول می‌دهند از یک طرف و افراد جامعه از طرف دیگر میانجی‌گری کنند. چیزی که در اینجا اتفاق می‌افتد، بهره‌گیری از مقوله‌پردازی مردم و بازتولید و البته استحاله آن به مقولات مورد نظر و نمایش دوباره آن به مردم است. به نظر فیسک و هارتلی، این شیوه‌ای است که در نهادهای اقتاعی مدرن و به طور مشخص تلویزیون نیز به کار گرفته می‌شود. اما اگر از زمینه تاریخی این فرآیند و نیز کاربردهای جمعی امروزی آن بگذریم، در اینجا و برای ما نحوه عمل آن بازتولید و استحاله و مقوله‌پردازی است، چیزی که در چگونگی شبکه شناختی و به تبع آن در سازمان خاطرات سالمندان حاضر

سیاس‌گذاری

از تمامی شرکت‌کنندگان در این پژوهش و از یاری و همراهی پریسا جانجانی، تینا لطف‌الله‌زاده و آرش شهبازیان برای تحقق این مطالعه قدردانی می‌شود.

منابع

اتکینسون، ر. ال. (۱۳۹۷). *زمینه روان‌شناسی* (ترجمه م. ت. براهنی). تهران: رشد.
بالس، ک. (۱۳۸۰). ذهنیت نسلی، دیدگاهی روانکاوانه درباره اختلاف نسل‌ها. *فصلنامه ارغنون*، ۱۹، ۱-۳۰.
پیازه، ژ. (۱۳۸۲). *شکل‌گیری نماد در کودکان* (ترجمه ز. توفیق). تهران: نی.

ریکور، پ. (۱۳۷۴). تاریخ، خاطره، فراموشی. گفتگو، ۳(۸)، ۴۷-۶۰.

ریکور، پ. (۱۳۹۵). *ایدئولوژی، اخلاق، سیاست*. (ترجمه م. اخگر). تهران: چشمه.

سانتتر، ا. ال. (۱۳۹۶). *اشیای سرگردان، سوگ، خاطره و فیلم در آلمان پس جنگ* (ترجمه ف. محمدی). زنجان: هزاره سوم.

سینایی، خ. (۱۳۶۲). *مرثیه گمشده* [فیلم].

شیرمحمدی، م. (۱۳۹۶). *خانه لهستانی‌ها*. تهران: چشمه.

صالح، غ. م. (۱۳۸۴). *مجلس مشروطه اول*. تهران: انتشارات مازیار.

فروید، ز. (۱۳۸۲). *خاطرات کودکی و خاطرات پنهانگر* (ترجمه ب. برکت). *فصلنامه ارغنون*، ۲۱(روانکاوی ۱)، ۲۰۹-۲۰۱. (تاریخ انتشار به زبان اصلی، ۱۹۹۱)

فروید، ز. (۱۳۸۲). *رئوس نظریه روانکاوی* (ترجمه ح. پاینده). *فصلنامه ارغنون*، ۲۲(روانکاوی ۲)، ۷۳-۲. (تاریخ انتشار به زبان اصلی، ۱۹۹۳)

فروید، ز. (۱۳۸۲). *ماتم و ماخولیا* (ترجمه م. فرهادپور). *فصلنامه ارغنون*، ۲۱(روانکاوی ۱)، ۱۰۱-۸۳.

گوسمان، پ. (۲۰۱۰). *دل‌تنگی برای نور* [فیلم].

مارتین، و. (۱۳۸۲). *نظریه‌های روایت* (ترجمه م. شهبان). تهران: هرمس. (تاریخ انتشار به زبان اصلی، ۱۹۸۶)

مجد، م. ق. (۱۳۹۵). *پیل پیروزی، سرزمین قحطی، ایران در جنگ جهانی دوم*. (ترجمه ع. ف. آشتیانی). تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

مختاری اصفهانی، ر. (۱۳۹۰). *اسنادی از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم*. تهران: مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری.

مرادی، م. و صاحبکار، م. (۱۳۹۷). *شرق ایران در جنگ جهانی دوم: عبور مهاجرین لهستانی*. پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ۲۳، ۱۵۲-۱۲۷.

موللی، ک. (۱۳۸۶). *مبانی روانکاوی*، فروید، لکان. تهران: نی.

نجم‌آبادی، ا. (۱۳۷۴). *حکایت دختران قوچان*. تهران: روشنگران.

هابسهاوم، ا. (۱۳۸۰). *عصر نهایت‌ها* (ترجمه ح. مرتضوی). تهران: آگه.

هابسهاوم، ا. (۱۳۹۷). *عصر انقلاب* (ترجمه ع. ا. مهدیان و ا. صالحی). تهران: اختران.

References

- Atkinson, R. L. (2018). *The context of psychology* (translated by M. T. Braheni). Tehran: Roshd. [Persian]
- Bals, K. (2001). Generational mentality, a psychoanalytic view of generational differences. *Argenon Journal*, 19, 1-30. [Persian]
- Brockmeier, J. (2002). Remembering and forgetting: Narrative as cultural memory. *Culture & Psychology*, 8(1), 15-43.
- Brockmeier, J. & Carbaugh, D. (Eds.). (2001). *Narrative and Identity, Studies in Autobiography, Self and Culture*. John Benjamins Publishing Company.
- Cattell, M. G., & Climo, J. (Eds.). (2002). *Social memory and history: Anthropological perspectives*. Altamira Press.
- Fiske, J., & Hartley, J. (1978). *Reading television Methuen*. Methuen.
- Freud, Z. (2003). Childhood Memories and Hidden Memories (translated by Behzad Barakat). *Argenon Journal*, 21 (Psychoanalysis 1), 201-209. (Original language release date, 1991) [Persian]
- Freud, Z. (2003). Outlines of psychoanalytic theory (translated by H. Payende). *Argenon Journal*, 22 (Psychoanalysis 2), 2-73. (Original language release date, 1993) [Persian]
- Freud, Z. (2003). Outlines of psychoanalytic theory (translated by Hossin. Payende). *Argenon Journal*, 22 (Psychoanalysis 2), 2-73. (Original language release date, 1993) [Persian]
- Freud, Z. (2003). Mourning and mourning (translated by Morad. Farhadpour).

- Argenon Journal, No. 21 (Psychoanalysis 1), 83-101. [Persian]
- Gusman, p. (2010). Nostalgia for light. [Movie]. [Persian]
- Hobshaum, A. (2001). *The Age of the Ends* (translated by H. Mortazavi). Tehran: Agah.
- Hobshaum, A. (2018). *The Age of Revolution* (translated by A. A. Mahdian and A. Salehi). Tehran: Akhtaran.
- Hinchman, L. P., & Hinchman, S. (Eds.). (1997). *Memory, identity, community: The idea of narrative in the human sciences*. Suny Press.
- Hinchman, L. P., & Hinchman, S. (Eds.). (1997). *Memory, identity, community: The idea of narrative in the human sciences*. Suny Press.
- Natzmer, C. (2002). Remembering and forgetting: Creative expression and reconciliation in post-Pinochet Chile. *Social memory and history. Anthropological perspectives*, 161-179.
- Najmabadi, A. (1995). *The story of the girls of Quchan*. Tehran: Roshangaran. [Persian]
- Majd, M. GH. (2016). *Victory Bridge, Famine Land, Iran in World War II*. (Translated by Ali. Fathi Ashtiani). Tehran: Institute of Political Studies and Research. [Persian]
- Martin, V. (2003). *Narrative theories*. (Translated by Mohammad. Shahba). Tehran: Hermes. (Original language release date, 1986). [Persian]
- Mokhtari Esfahani, R. (2011). *Documents from the occupation of Iran in World War II*. Tehran: Presidential Research and Documentation Center. [Persian]
- Moradi, M., & Sahebkar, M. (2018). *East Iran in World War II: The Passage of Polish Immigrants. Historical research of Iran and Islam*, 23, 127-152. [Persian]
- Molly, K. (2007). *Fundamentals of Psychoanalysis*, Freud, Lacan. Tehran: Ney. [Persian]
- Najmabadi, A. (1995). *The story of the girls of Quchan*. Tehran: Roshangaran.
- Olick, J., & Robbins, J. (1988). Social memory Studies, from Collective memory to the Historical Sociology of Mnemonic Practices. *Annual Review of sociology*, 24, 105-140.
- Piaget, J. (2003). *Symbol formation in children* (translated by Z. Tawfiq). Tehran: Ney. [Persian]
- Ricoeur, p. (2016). *Ideology, ethics, politics*. (Translated by Majid. Akhgar). Tehran: Cheshmeh.
- Ricoeur, p. (1995). *History, memory, forgetfulness. Conversation*, 3(8), 47-60. [Persian]
- Saleh, GH. M. (2005). *First Constitutional Assembly*. Maziar Publications, Tehran. [Persian]
- Santner, A. L. (2017). *Wandering objects, mourning, memories and movies in post-war Germany*. (Translated by Fatah. Mohammadi). Zanjan: Third Millennium. [Persian]
- Shirmohammadi, M. (2017). *Polish House*. Tehran: Cheshmeh. [Persian].
- Sinai, Kh. (1362). *Lost elegy*. [Movie]. [Persian]
- Sternfeld, L. (2018). "Poland Is Not Lost While We Still Live": The Making of Polish Iran, 1941-45. *Jewish Social Studies*, 23(3), 101-127.
- W.W.W.Adam Mickiewicz Institute
W.W.W.gov.pl.iran-en 2005